

فصلی در فرهنگ جنگ

نگاهی به کتاب آداب الحرب و الشجاعة

قوم ایرانی همراه با نخستین گام‌هایی که بر این خاک نهاد تا آن را سرزمین و موطن خود بسازد، گردونه‌های جنگی و اسب نبرد را به ارمغان آورد و از آن پس این سرزمین که بسته به موقعیت و قدرت ساکنانش گاه مرزهایش را به دو سوی شرق و غرب فراز می‌کرد و گاه در محدوده‌ی چند ایالت مرکزی فرو فشرده می‌شد، فراز و فرودهای بسیاری به خود دیده است تا آن‌جا که شاید بتوان آن را یکی از جنگ‌خیزترین بلاد سرزمین‌های کره زمین نامید. بر همین اساس نخستین شکل‌گیری‌های مدنی در جامعه‌ی ایرانی جایگاهی ارجمند برای رزم‌یاران و دست‌اندرکاران نبرد تدارک دیده است و آن را در مقامی بلافاصله بعد از حاکمان قرار می‌دهد^(۱).

پرتوهایی از این ارزش‌گذاری عملی حیات اجتماعی و پایه‌های مدنی، در جهات اندیشه و در میان کتاب‌ها و آثار متعددی که زیر عنوان نصیحة الملوک یا سیاست‌نامه‌ها طبقه‌بندی می‌شوند، بازتاب یافته است و علاوه بر عرصه‌ی اندرزنامه‌ها و آثار تعلیمی چون «قابوس‌نامه» و «کلیله و دمنه» و «مرزبان‌نامه»، سایر توصیه‌های عملی (و گاهی اخلاقی) در باب نبرد، در قالب قصه‌ها و حکایت‌نامه‌ها و داستان‌های پندآمیز مربوط به ملوک متقدم و نیز در لابه‌لای متن‌های تاریخی جابه‌جا گسترانده شده است و پهنه‌ی این کتاب‌ها را به گونه‌ای از میدان‌های جنگ و کارزار بدل ساخته است. بنابراین تصور

۱- مراجعه شود به: فروردین‌یشت پاره‌های ۸۸ و ۸۹، زامیادبشت پاره ۸، و یشتایشت پاره ۱۶. یسنه ۱؛ پاره ۶۵، یسنه ۱۳ پاره ۳ و وندیداد.

پدید آمدن آثار و کتاب‌های اختصاصی در آموزش فن‌های نبرد و یا دانش‌نامه‌هایی درباره‌ی جنگ موجه و منطقی می‌نماید. اما برخلاف انتظار و با شگفتی در تمام دوران طولانی سده‌های نخستین و میانه که روزگار جوش و غلبه‌ی نبردهای کارساز و کارزارهای سرنوشت‌ساز است، اثری ویژه‌ی جنگ و دانش‌های جنگی پدیدار نگشت. تنها نمونه‌ی قابل توجه، کتاب «آداب الحرب و الشجاعه» است که به‌جز بهره‌مندی از خاصیت منحصر به فرد بودن، به‌خودی خود اثری ارزشمند است و آگاهی‌ها و مطالب بسیار قابل توجهی در لابه‌لای سطرهای آن قرار دارد.

نویسنده‌ی کتاب «آداب الحرب و الشجاعه» محمد بن منصور بن سعید ملقب به «مبارک‌شاه» و معروف به «فخر مدبر» از اهالی غزنین است که در سده‌ی ششم و هفتم در خدمت پادشاهان هند به منشی‌گری مشغول بوده است و گویا به سال ۵۶۷ و در عهد سلطان خسرو ملک آخرین پادشاه غزنوی برای جمع‌آوری شجره‌نامه‌ی خود به غزنین آمده و پس از دست‌یابی به مقصود به لاهور بازگشته است. بر این اساس چنان‌که در صفحه‌ی ۱۰۴ کتاب تصریح کرده، فی‌ی پدرش ابوالفرج خازن از درباریان متنفذ سلطان ابراهیم فرزند مسعود غزنوی (۴۲۲-۴۹۲) بوده است و در صفحه‌ی ۲۶۶، خود را از فرزندان ابومسلم خراسانی می‌شناسد و سلطان محمود غزنوی را جد مادری خود به‌شمار می‌آورد.

مبارک‌شاه کتاب «آداب الحرب و الشجاعه» را به نام سلطان شمس‌الدین ایلتمش پادشاه هندوستان نگاشته است و چون دوران پادشاهی ایلتمش از سال ۶۰۷ تا ۶۳۳ بوده است، تاریخ تالیف کتاب از این دوران فراتر نمی‌رود. گرچه بنا به دلایلی ظن قوی بر آن است که سال تدوین کتاب حدود ۶۲۷ تا ۶۳۳ بوده است.

شیوه‌ی نگارش کتاب «آداب الحرب و الشجاعه» برخلاف سبک رایج در سده‌های ششم و هفتم (که در مرزهای داخلی ایران به‌سمت تکلف و صنعت‌نگاری پیش می‌رفت) ساده و روشن است و اگرچه در کل به پای انشای متین «تاریخ بیهقی» نمی‌رسد، اما در مواردی با آن فاصله‌ی چندانی ندارد. استاد ذبیح‌اله صفا در خصرص این کتاب می‌نویسد: «آداب الحرب نثری روان و دلپذیر دارد و حاوی اطلاعات بسیار درباره‌ی اصول کشورداری و جنگ‌ها و انواع تعبیه‌های جنگی و همه‌ی لوازم و اسباب

حرب و مطالب مربوط به آن در روزگاران قدیم است. این کتاب درسی و چهار باب نوشته شده و چند نسخه از آن در دست است. «گنجینه سخن، ص ۲۷۷) کتاب «آداب الحرب و الشجاعه» از منظر جامعه‌شناسی و شناخت مناسبات اجتماعی دنیای قدیم و مردم‌شناسی و انواع حرفه‌ها و مشاغل و مکاسب نیز قابل توجه است. انواع ورزش‌های رزمی و اصطلاح‌های مربوط به آن و شیوه‌های جنگ و تاکتیک‌های مختلف نظامی، روابط اصناف مختلف لشکری و حتا شوخی‌ها و رفتارهای هزل‌آمیز سربازان در اردوگاه‌ها در لابه‌لای سطرهای کتاب بازیافتنی است. در مواردی برخی توضیحات درباره‌ی سلاح‌های جنگی که در هیچ منبع دیگری یافت نمی‌شود، در توضیح و تصحیح دیوان شعر و قصاید مدحی و گاه غزل کارساز است. چنان‌که از توضیح مربوط به نیزه، می‌توان دریافت که برخی نیزه‌ها، علاوه بر سنان، بن آن‌ها نیز به‌عنوان ابزار جنگی و برای برکندن سوار مقابل از زمین، مورد استفاده قرار می‌گرفته است و شاید نیزه‌ی هجیر در جنگ با سهراب از همین نوع بوده و سهراب با فراست از این خاصیت نیزه‌ی هجیر، در فرو افکندن او از اسب بهره برده است:

یکی نیزه زد بر میانش هجیر

نیامد سنان اندر او جای گیر

سنان باز پس کرد سهراب شیر

بن نیزه زد بر میان دلیر

ز زین برگرفتش به کردار باد

نیامد همی زو به دانش ایچ یاد

(غم‌نامه رستم و سهراب، ص ۷۶)

و یا در توضیح تناسب شیوه‌ی ناوک افکندن در میدان جنگ با «ناوک مژگان» در بیان‌های تغزلی، می‌توان از این کتاب بهره‌مند شد.

همچنین این کتاب منبعی غنی برای واژه‌یابی و واژه‌سازی است. اصطلاح‌های مربوط به تک تیراندازان با واژه‌ها و ترکیب‌های: حکم‌انداز، به‌انداز، نیک‌انداز، باریک‌اندل و قادر دست، بیان شده است و برخی گروه‌های کوچک سواره که در حکم نوعی پلای با اختیاراتی شبیه به جنگ‌های پارتیزانی عمل می‌کرده‌اند با اصطلاح «یاوه تاز» معرفی

شده‌اند. برای مشت‌زنی اصطلاح «جنگ‌مشت» و برای مسافتی به اندازه‌ی برد تیر، «تیروار» و برای خرگوش «کوت‌پای» به کار رفته است.

نمونه‌های بسیاری از این‌گونه واژه‌پردازی‌ها به ویژه در بیان‌های تخصصی‌تر در مورد موقعیت‌های جنگی و سلاح‌های آن، و مشاغل و پیشه‌های مختلف، موقعیت و درجات سواران و لشکریان و شبیه به آن در کتاب یافت می‌شود.

در فصلی مربوط به معرفی انواع سلاح‌ها، برخی ریشه‌های داستانی که باور عمومی مردم روزگار مولف بوده است، بازگو شده: «بدان که نخستین کسی که از مخلوقات سلاح کسار بست آدم علیه‌السلام برد... و اجبریل آدم را کمان‌کشیدن و شست‌گرفتن و نیرانداختن پیاموخت که تیر چگونه اندازد. چون آدم علیه‌السلام تیر اول بر زاغ بهشت انداخت خطا کرد... آدم از آن خجل شد. تیری دیگر زد سه پر بزرگ... و اشتقاق سه پر از آن سه پر زاغ است... صفحه‌ی ۲۴۱»

و در باب منجیق‌گرید: «بدان که در عالم منجیق نبود و هیچ کس ندانستی، ابلیس لعنت‌الله نمود را آموخت در آن وقت که ابراهیم خلیل علیه‌السلام را در آتش خواستن انداخت... و منجیق بر انواع است و منجیق عروس از چهار سوی بتوان انداخت و منجیق غوری‌وار، منجیق دیو و منجیق روان و عراده‌ی یک‌روی، عراده‌ی گردان، عراده‌ی خفته و عراده‌ی روان... صفحه‌ی ۴۲۷»

برای نیزه داستانی عربی سر می‌دهد: «در عرب مرد و زنی نیزه‌باز بودند. نیزه‌ی «سُمیری» به مرد منسوب است و نیزه‌ی «رُذَیْنی» به زن و هر دو تن از جمله مبارزان نامدار بودند. صفحه‌ی ۲۶۱»

و در مورد شمشیر، ابداع آن را به جمشید نسبت می‌دهد: «تیغ را جمشید بیرون آورده است و آن کفایت و کیاست او بوده است و او را در این باب بر جمله‌ی اهل عالم منت است و صد سال در آن کرد تا آهن از کوه و کان بیرون آورد... صفحه‌ی ۲۵۸»

و ساخت «پیکان مودودی» را به سلطان مودود فرزند سلطان محمود غزنوی نسبت می‌دهد و می‌نویسد: «سلطان محمود به شمشیر و قلاچوری جنگ کردی که سلاح مبارزان و دلوران است و در تیراندازی و نیزه‌بازی آیتی بود... و سلطان محمد پسر مهتر او به نیزه جنگ کردی و سلطان مسعود شهید به گرز هفتاد منی لعب کردی و به گرز چهل

منی جنگ کردی و عراق و ری و سپاهان بدان گشاده بود. سلطان مودود به تیر جنگ کردی و «پیکان مودودی» بدو منسوب است و پیش از او نبوده است و این پیکان را بفرمود از زر کردند تا هر که بدان کشته شود کفن و جهاز او از آن سازند و هر که خسته شود علاج او از آن کنند. چنان که شاعر نظم کرده است:

سلطان زمانه شاه مودود

از بهر عدو زر کند پیکان

تا کشته‌ی او از آن کفن یابد

تا خسته‌ی او از آن کند درمان (ص ۲۶۸)

و سپس در مورد شیوه‌ی تخصصی سلاح‌گیری شاهان و امیران و فرماندهان توضیحاتی می‌دهد که به‌ویژه در تحلیل و توضیح اشعار و قصایدی که در مدح آنها سروده شده، کاربرد فراوان دارد. در فضیلت و کاربرد تیر می‌گوید: «خشم را از دور دفع توان کرد و بر در حصارها و قلعه‌ها و جنگ‌جای‌ها این سلاح به‌کار شود و تیر، و ناوک، غدرك، و افتك، و ملخك و دانگ سنگ، و نیم دانگ سنگ، و جوال دوز، و نیم جوال دوز همه بابت حصار است... صنفه‌ی (۲۴۱)»

مبارک شاه فصولی کامل را به عمده‌ترین ابزار و سلاح‌های جنگی اختصاص داده است و دقیق‌ترین مطالب را با ذکر جزئی‌ترین و ظریف‌ترین اطلاعات در اختیار خواننده قرار می‌دهد که از آن میان به بخش‌هایی از آنچه در مورد «تیر» و انواع «سنان» و نیز گونه‌های مختلف پیکان و کاربرد ویژه‌ی هر کدام ذکر کرده اشاره می‌شود: «و روا باشد که تیر را تقدیر خوانند و کمان را تدبیر و پیکان را مرگ‌پران و درافشان و هرجایی و هر جنگی را تیر از نوعی باید و پیکان از نوعی دیگر تا کاری‌گر آید... چنان‌که تیر زره را پیکان ماهی‌پشت و غلوط باید و از آن جوشن را همین پیکان‌ها باید... و از این سپر چوبین و سپر شروشک و سپر نیزه و سپر چخ و سپر کرگ و سپر خدنگ را پیکان مودودی باید و تیر پرتابی و حصار را پیکان غلوطه و ماهی‌پشت و سه سو باید... تیر ابرای انداختن به سمت اخیستان و بغلتاق و برگستوان جامگی را پیکان بیلک، سپاناخ، و برگ بید، و تتماجی و بطپای باید... و پوشیده را برگستوان آهنین را تیر خدنگ یا کلک و پیکان پرواد آب داده باید... برهنه و شکاری را نرم آهن و پیکان بیلک درشت‌پر باید... و کمان بر

چند نوع است: چاچی، و خوارزمی، و پروانچی، و غزنجی، و لوهوری، و کروی، و هندوی و گوھی. اما کمان چاچی تیز آید و اهل ماوراءالنهر بدان کار کنند... کمان خوارزمی کوتاه خانه و درازگوشه باشد و زره از پوست اسب کند و ناتافته گره زنند و زه سطیر باشد و تیر خدنگ هم سطیر بود و پیکان خرد زخم نیک نیابد و تیر لرزان رود به سبب سبکی پیکان و گرانی تیر، و کمان پروانچی و غزنجی و لوهوری و کروی بابت تیراندازان اختیار است و کمان کوهی در کوهپایه‌ی شیردهی و انباران و بهروج و پنجه‌گیر کنند و تمامت از شاخ نخجیر و بز کوهی کنند و هیچ چوب نباشد و نیک آینده باشد و کمان هندوی از نی نیزه باشد و زه کمان هم از پوست نی نیزه باشد و تیر نیک دور نرود، اما از نزدیک زخم سخت آید و تیر هندوی را بیش تر شاخ‌ها باشد در گزه و جنیان اگر از آن زخم یابد چون تیر بشکند بیش تر پیکان به سبب شاخ‌ها بماند و در کشیدن آن نیک رنج بینند و بیش تر زهر آلود کنند و پیکان کوهپایه‌ی هندوستان بیش تر از استخوان باشد و آن چنان باشد که هر استخوانی که یابند از گاو و گاو میش و درازگوش از استخوان ساق از مردار و کشتار آن را در کمیز خر و مزبل‌های تباہ بپروند و هر استخوانی که چرب باشد زهرناک باشد. «صفحه‌ی ۲۴۲»

و در ادامه ویژگی‌های هر کمان و اقوام و گروه‌هایی که آن را به کار می‌برند و نیز شیوه‌ی ساختن پیکان‌های مختلف را ذکر می‌کند و در این خصوص جزئی‌ترین دقایق را فرو نمی‌گذارد. تا آن‌جا که حتا در مورد این که طول چوبه‌ی تیر مطابق قول مبارک شاه برای هر تیرانداز متفاوت بوده است، اطلاعاتی در اختیار خواننده قرار می‌دهد: «و اندازه‌ی تیر نه مشت تیرانداز باید، و به قول بعضی از سرکتف تا سرانگشت میانگی، و به قول بعضی از استادان از زیر بغل تا سرانگشت سبابه باید، و به قول بعضی هر دو مشت پیش گیرد و سر بر سر نهد از سر آرنج راست تا سر آرنج چپ بنماید اندازه‌ی تیر آن قدر باشد.» «صفحه‌ی ۲۴۶»

باب‌های نهم و دهم کتاب به‌طور کلی به اسب و شیوه‌های اسب‌سواری، و چگونگی تعلیم و آموزش (ریاضت) این حیوان برای منظورهای مختلف، چه جنگ و چه بازی‌هایی چون گوی و چوگان اختصاص دارد و در ضمن آن صفات اسب نیک و نام و نشان مشهورترین و حادثه‌سازترین اسب‌ها... و نیز انواع بیماری‌ها و عیب‌های اسب و

طریقه‌ی معالجه‌ی آن و داروها و غذاهایی که به اسب اختصاص دارد، معرفی شده است. افزون بر آن درباره‌ی مناسبات و مقام و مرتبه‌ی اسب شناسان و تربیت‌کنندگان آن‌ها در درباره‌ی قدیم، حکایت‌هایی در این دو فصل گنجانده شده است که از بخش‌های جذاب و خواندنی کتاب به شمار می‌رود.

چنان‌که گفته آمد، مبارک‌شاه بسیار دقیق و جزئی‌پرداز بوده است و این صفت نازک‌بینی او موجب شده است کتاب «آداب الحرب و الشجاعه» به شیوه‌ای استثنایی جزئی‌ترین اطلاعات را در اختیار خواننده قرار دهد. به‌عنوان نمونه در زیر عنوان «فصل اندر شناختن لگام‌ها» با دقت انواع لگام‌ها را برمی‌شمارد و از این رهگذر خواننده را با واژه‌ها و اصطلاح‌هایی که در روزگار مولف مصطلح بوده آشنا می‌سازد. او چهار نوع اصلی لگام را معرفی می‌کند که «ایوان» (الوان؟)، «نیزه‌کی»، «مخ» و «ختلی» است و سپس انواع هر دسته و ویژگی‌های آن‌ها را برمی‌شمارد: «و از لگام‌های ختلی سه عنان به‌طاق، و ختلی کردی، و ختلی دیلمی است و هندوان را لگامی است که آن را «مورچه» گویند و دیگر «آموزنده» گویند و هندوان «کریاله» گویند و... و لگام رومی را «دلاسی» خوانند... و رومیان را لگامی بود آن را «سطر» گویند. غریب لگامی بود بدین صفت...» صفحه‌ی ۲۰۳.

و در ادامه طرح و خطوط کلی این نوع لگام را ترسیم کرده است. همچنین در زیر عنوان «فصل اندر ریاضت» به‌طور دقیق شیوه‌ی تربیت اسب را برای انواع تاخت‌ها شرح داده است. سپس با ترسیم خطوط و طرح‌واره‌هایی، مسیر میدان تمرین برای آماده‌کردن اسب برای تاخت‌ها و آورده‌های گوناگون را به‌دقت ترسیم کرده است. و در ادامه‌ی همین بخش شیوه‌های منحصر به فرد و شخصی سواران مشهور را با ترسیم خطوط نشان داده است و به‌عنوان نمونه می‌نویسد: «اما شکل یعقوب با اسحاق کاشانی اندر نیزه بر این صفت بود. هرگاه که این شکل برگرفتی وصیت بکردی و چون فارغ شدی مبلغی صدقه دادی. در این روزگار همانا که هیچ ریاض نیارد.» ص ۲۱۳.

و به‌همین ترتیب در مورد سایر سلاح‌های رایج میان طبقات گوناگون توضیحات بسیار ارزشمندی در کتاب وجود دارد که این نوشتار را مجال بازگو کردن آن نیست و آگاهی بر آن‌ها بررسی اصل کتاب را طلب می‌کند. تنها به‌عنوان نمونه به ذکر این مختصر

بسنده می‌شود که مطابق قول مبارک شاه اقوام و طبقات مختلف اجتماعی سلاح‌هایی
خاص خود داشته‌اند، به این ترتیب: «ناچنخ سلاح پادشاهان است که هم دوست را شاید
و هم دشمن را؛ دوست را از مهره‌ی ناچنخ زنند و به جای گرز کار کند و دشمن را به روی
ناچنخ زنند، به جی شمشیر کار کند.»

دشنه سلاح عیارپیشگان و جانبازان و دزدان است.

کتاره سلاح هندوان و بی‌باکان و غداران است.

شل و زوبین سلاح افغانان و هندوان است... و کسانی که هم تیغ دارند و هم شل و
زوبین که چون بیندازند اگر کاری نیاید به شمشیر جنگ کنند.

بیل کش و نیم‌نیزه سلاح پیادگان است و کسانی که سپرچنخ و گرده دارند و بر درهای
حصار باشند.

دهره و خشت و دورباش حریره و سلاح جان‌داران است و کسانی که نگاهبانی
پادشاهان کنند و دشمنان را از دور دارند.

نیزه سلاح ترکان و اعراییان است و سلاح بیدار است.

سپر و تبرزین سلاح دیلمان است و بر آن جنگ کنند.

سارح سلاح چوپانان و گله‌بانان است.

کته‌ی آهن بسنه سلاح شتربانان است.

تبر سلاح شبانان و جتان است.

داس سلاح کشاورزان است.

جواحه سلاح بشیان و پتراهیان است.

بیل سلاح باغبانان و آبداران است.

تیشه سلاح درودگران است.

کارد سلاح قصابان است.

کلند و لهی سلاح گل‌کاران است.

عصا سلاح اهل صلاح و سیاحان است.

دیوارکن سلاح درودگران و روغنگران و کدنی‌گران است.

گرز و چاک و خودشکن و بلکاتکینی بابت کسانی است که بر قوت بازوی خود

اعتماد دارند و بر کسانی که کار بندند که جوشن و خفتان و زره و جیورک دارند... اگر مردی همه‌ی سلاح‌ها بدارد و شمشیر ندارد سلاح او ناقص باشد و ناتمام، و اگر شمشیر دارد و هیچ سلاحی دیگر ندارد تمام باشد و هیچ نقصان اندرو نباشد (ص ۲۶۲ و ۲۶۳) از موارد بسیار قابل توجه کتاب ذکر چندین نمونه از آرایش لشکر و چگونگی ایجاد لشکرگاه است که صحنه‌های کارزار جنگ‌های کهن را به وضوح در برابر چشم خواننده مجسم می‌سازد و به‌ویژه از آن جهت که این توصیف‌ها با ترسیم نقش و طرح آرایش‌های گوناگون همراه است، برای هنرمندان فیلمساز منبعی منحصر به فرد به‌شمار می‌رود. به‌عنوان نمونه: «رسم پادشاهان عجم و رسم ترکان و رومیان و هندوان مختلف است... به‌ترین همه رسم عجم است، پادشاه و لشکرکش چنان باید که لشکر را بر آب و گیاه فرود آرد، در صحرا و بر لشکر خصم راه نگیرد و از کمین‌گاه‌ها غافل نباشد، و اگر لشکر بسیار نباشد جیحونی و یا رودی و یا دامن کوهی فرود آرد که گاو و اسب و هیزم نزدیک باشد و در پیش لشکرگاه لور و کندها و غنچه‌ها باشد تا لشکرگاه از شیبخون ایمن باشد و همچنان که روز مصاف تعیی لشکر باشد لشکر هم بر آن جمله فرود آید، پس جناح دست راست، پس جناح دست چپ، پس میمنه، پس میسره، پس قلب در میان، پس سرای حرم و مطبخ و خزینه و جامه‌خانه و زرادخانه و رکاب‌خانه در عقب، پس اقبال و مردمان دردمند و حرس و بندیان و سواریان نیک بر طرف راست، پس تفاریق از هر نوع در پس سرای حرم، پس اسب رمه و اشتران و پیادگان و سواران نیک بر طرف چپ، چنان‌که سرای پرده در میان لشکر باشد بر مثل حصار و لشکرگاه دیگر بر مثل شارستان گرد حصار تا اگر دشمن خواهد که قصد وی کند نتواند کرد و بدان‌جا نرسد و در پیش سرای پرده علامت و طرازاها و دهل کاسه و دمامه و آن‌چه بدان ماند. آن‌گاه پیش‌تر از آن آخور اسب و بارگیران خاصه، پیش‌تر از آن بازار لشکر، پیش‌تر از پیادگان با سلاح تمام دو سه صف [باید که] گرد بر گرد سرای پرده فرجه‌ی فراخ بگذارند تا اگر وتی خواهند که سوارانی که پاس یتاق دارند گرد سرای پرده جای باشند که بایستند روی سوی لشکرگاه و پشت سوی سراپرده، که واجب باشد که جمله حشم به نوبت پادشاه را از مکر و غدر دشمن نگاه دارند.» ص ۲۸۲ و ۲۸۳.

در بخشی دیگر آرایش صحنه‌ی جنگ به‌گاه حمله را در تصاویری نشان داده است و

مؤلف بر این باور است که تصویر ارایه شده مطابق آرایش جنگی جنگ‌های بزرگ تاریخ است. به عنوان نمونه تصاویری از میدان جنگ فریدون در برابر ضحاک با کارزار اسکندر در برابر دارا را به خواننده می‌نمایاند.

علاوه بر نصاب کلی آرایش جنگی گروه‌ها و قشرهای مختلف جنگاوران و چگونگی صف‌بندی صفوف مختلف نبرد به‌گاه حمله به‌دقت تشریح شده است: «بدان که اول صف پیادگان با سلاح و سپرهای فراخ و حرابه و تیراندازان باید چون حصاری باشد صف دوم پیادگان با جوش و خفتان و شمشیر و سپر و نیزه باید. صف سیم پیادگان با شمشیر و ترکش و چوب‌های آهن بسته و کاردهای بزرگ باید. صف چهارم عریفان با پیادگان با درقه و شمشیر و عمود باید. و میان صف‌ها فرجه‌ی فراخ باید تا هرچه باشد می‌بینند و سوار را راه بود و مبارزان از هر جای می‌روند و در می‌آیند و مردان جنگی چهار گروهند: یکی مبارزان جانباز که نام جویند، این گروه را بر میمنه باید داشت. دوم خداوندان شکیبایی و پایدار به کارزار، ایشان را بر ساقه باید داشت. سیم مردان تیرانداز که هم‌پشتی را شایند و سپر پیش گیرند و زانو زنند به تیر انداختن، این مردان را بر میسر باید داشت. چهارم آرایش لشگرند چون علم‌داران و مطرد و دبدبه و دهل و تبیره و زنگیانه و بوق و طبل آن‌چه بدان ماند. و چند مرد دلیر مردانه باید که سپاه را دلیر کنند و بر جنگ کردن حریصی نمایند و لشکر را دل دهند تا دلیر شوند و ترسند و بنه و انتقال و خزینه و بازار لشگر و پیشه‌وران را پس پشت باید کرد...» ص ۳۳۰

در برابر آرایش جنگی رایج در صفوف رویاروی، مؤلف فصلی را به آن‌چه خود «فرهنگ حصار» نامیده اختصاص داده است و در آن، هم شیوه‌های مختلف حصارگرفتن و چگونگی مبارزه با دشمنی که در پشت دیوارها خود را نهان کرده است آموزش داده می‌شود، و هم تدبیرها و روش‌هایی که بر مقاومت حصاریان می‌افزاید آنان را قادر می‌سازد تا برابر محاصره‌ی دشمن پایداری کنند، شرح داده می‌شود. مختصری از این توصیه‌ها چنین است: «اما اندر حصار گرفتن حیل آن است تا دل حصاریان به سری خویش آری به رقعہ درون انداختن و پیغام فرستادن و سخن نیکو گفتن و وعده‌های خوب کردن به هر وجهی که بتوان و دیگر اخبار اراجیف انداختن چنان‌که گویند منجیق‌ها خواهند نهاد و خرک‌ها تراشند تا زیر دیوار نهند و مترس‌ها

می سارند و دیوارها سوراج خواهند کرد و استون خواهند نهاد در آتش ردا تا دیوارها فرود آید و نفت و آتش خواهند انداخت در حصار تا همه بسوزند و فلان لشگر فرود خواهد رسید و فلان لشگر به فلان جای رسیده است و شب از لشگرها تفاریق بیرز می روند و بامداد با طبل و علم درمی آیند و می گویند که جنگ قوی فلان روز خواهد شد و آن کس که هوادار شما باشد شما را از حال حصار آگاه می کند از مرد جنگی و علف و آب رگیاه و هیزم و سلاح و از تدبیرها که در حصارها سازند تا شما بیرون حصار به آرز بلند می گویند که ای بیچارگان با خود ستم می کنید بدان قدر که علف و گاه و آب که در حصار است شما را چند روز برخواهد گرفت و در پای حصار هر روز دروگران بر کار می دارند که منجیق می نهم و خرک در زیر حصار خواهیم آورد تا دیوار سوراج کنیم ر استونها این جا و آن جا خواهیم نهاد و گرد حصار می گردند که این جا بر توان رفت و این جا نردبان باید نهاد و این جا سوراج باید کرد تا حصاربان دل مشغول شوند و رقعهای دروغ نویسند و به هر کسی از مقدمان حصار یعنی شما بر ما یارید موافق و آنچه نوشته بودید معلوم گردانیده بر آن وقوف افتاد و تدبیر آن کرده می شود... و آنچه در حصار گشادن باید این است: نردبان لیفین و ریسمانی و کنب سر چنگال و خرک و مترس و ده مرده و منجیق و عراده ی گران و عراده ی خفته و دیوارکن و آتش کش آهنین و بند و کلند و نیزه ی مردگیر و سپر چخ و کروه و نیزه سردندانه و تخته های زیادتی و استونها. و آنچه اهل درون را باید، دانشمند و مؤذن و طیب و منجم و طباخ و ازه گر و تیرگر و کمانگر و درودگر و زرگر و زراد و سراج و آهنگر و چلانگر و چرخگر و جراح و حجام و درزی و پنبه زن و جولاه و فقاعی و کلال و گازر و نعلبند و نمدرگر و مری تاب و غسل و حفار و کناس، و دیگر طبل و دمامه و دهل و کاسه و بوق و سنج و طبل باز و طباک و دهل زن و بوقی و چوبک زن. و دیگر کلک و تیر ناوک و غدرك و ملخک و جوال دوز و دانگ سنگ و نیم دانگ سنگ و کمان و زنبورک و نیم چرخ کشکنجیر و منجیق و عراده گران و خفته و سنگ منجیق و سنگ دست و سنگ فلاخن. و دیگر آرد و گندم و جو و دیگر حبوب از هر جنسی بسیار و روغن چراغ و سرکه و گل سیاه و روغن گاو و کنجد و پیه و کنجاره و روغن چراغ و پلیته و مشعله و چراغ دانها زیادتی و گوشت قدید. و هیزم بسیار و نی بسیار که اگر تیر تماند تیر بسازند و آهن بسیار و میخ های دولابی و دیوارکن و

خام گاو و گاو میش و زنجیرهای سرکڑک که اگر خرک نهند و پشتواره نی با هیزم را در آن سخت کنند و بر خرک فروهند تا خرک و آن کس که در زیر خرک باشد بسوزد و دیگر تخته‌های سنگ و تخته‌های گران و موش دنب‌ها و سنگ‌های گران که بر سر دیوار و کنگره‌ها نهند و آسیاسنگ‌ها و میخ‌های آهنین هر دو سر تیز در قیاس نیم و یک من. از حوایج آن چه به مطبخ به کار شود از هر جنس از ترشی و شیرینی و پرورده‌ها و آچارها و ادویه. و دیگر پی گاو به جهت کمان و زره کمان و انگشت‌وانه بسیار و سپر کرگ و سوسک و خفچه و خدنگ و رشته‌های زیادی از جهت منجنیق و کواره و کهاره از جهت سنگ کشیدن و فلاخن و... و جمله‌ی سازه‌ها و مطربان که از جهت پاس داشتن سماع کنند. و دیگر جوشن و خود و خفتان و از جهت روغن ریختن کفلیزهای آهنین بزرگ به جهت روغن جوشیده که فرو ریزد، و خشت خام بسیار و آهک و گچ که اگر جایی خلل افتد در حال راست کنند و چون خصمی نزدیک حصار آید، البته یاوه نگیرند و دشنام نزنند و خدای را بسیار یاد کنند و در کار هیچ تقصیر نکنند و غافل نباشند. اگر چه حصار نیک حصین باشد و پاس تیمار بهتر دارند و همه شب بیدار باشند و بر دربانان اعتماد نکنند و هر شب پاسبانان را از برجی به برجی دیگر فرستند که شاید از بیرون بدیشان راست نهاده باشند... و هر شب چند بار بر درهای قلعه بروند و احتیاط کنند، و دربانان و سرهنگان را که بر در باشند تلطف نمایند و امیدوار تربیت و انجام کنند و منجنیق و عراده‌اندازان را تشریف و صلت دهند و... ص ۲۲۱ تا ۲۲۵.

سرچشمه‌ها:

۱. صفا، ذبیح‌الله. گنج و گنجینه، تهران، قفوس، ۱۳۷۲.

۲. شعار، جعفر. غننامه‌ی رستم و سهراب، تهران، ناشر، ۱۳۶۳.